



تجربیات مریم خراسانی در مرکز مشتاق

آذر ماه ۱۳۹۰ به عنوان دانشجوی کارشناسی ارشد وارد مرکز دوستدار کودک مشتاق شدم. تا موضوع پایان نامه را انتخاب کنم. معلم‌های آنجا با روش‌های متفاوتی کار می‌کردند و من انتخاب کردم با روش رویکرد پروژه ای پایان نامه خود را پژوهش کنم.

جلسه اولی که وارد مرکز شدم با فضای متفاوتی رو به رو شدم خبری از میز و نیمکت نبود و کودکان روی زمین نشسته بودند و معلم به آنها درس می‌داد. تقریباً به هر کلاسی که سر می‌زدم با جمعیت بالای کودکان روبه رو می‌شدم و در تعجب بودم که معلمان چه طور با این جمعیت کار می‌کنند، با خانم ناصری که معلم پایه سوم بود آشنا شدم و قرار شد کارم را با کلاس او شروع کنم. خانم ناصری چهار کودک را به من داد و از من خواست با آنها ریاضی کار کنم. با بچه‌ها به کلاس کوچکی رفتیم و بدون اینکه با کودکان ارتباط برقرار کنم پای تخته رفتیم و شروع به نوشتن سوالات کردم. از آنها خواستم مسئله‌ها را حل کنند و خودم با تصویری که از مدرسه و معلمانم داشتم پشت میز نشستم خواستم وقتی مسئله‌هایشان را حل کردند نزد من بیایند. بعد از مدتی حس کردم که حوصله بچه‌ها سر رفته‌است. برای راحتی کار خودم باز شروع به سوال نوشتن کردم تا بچه‌ها فرصت جا به جایی و اذیت کردن نداشته باشند.

وقتی که به کلاس نگاه کردم دیدم دو تا از بچه‌ها با هم درگیر شدند و یکی دیگر از کودکان خود را از پنجره به بیرون آویزون کرده بود. در آن لحظه فقط توانستم سر کودک جیغ بزنم که به داخل کلاس بیاید ولی انگار صدای من را نمی‌شنید و همچنان کار خود را می‌کرد. من نزدیکش و پشت لباس او را محکم گرفتم و با عصبانیت او را از پنجره بیرون کشیدم. یکی دیگر از بچه‌ها پای تخته دراز کشیده بود و دیگری روی پشت او رفته و داشت سوالات را پاک کرد. سریع از کلاس بیرون رفتم و خانم ناصری را به کمک طلبیدم. خانم ناصری آن چهار نفر را به کلاس خود برد و من با سرعت از مرکز خارج شدم، تحمل آن مکان برایم سخت بود. با خودم فکر می‌کردم چطور پایان نامه خود را سریع انجام بدم و از آنجا راحت بشوم. جلسه دوم قرار شد من با آن گروه کار نکنم و در کلاس دوم با خانم قلندری و کوهستانی که همکار بودند کار کنم. همراه خانم قلندری به کلاس رفتیم جمعیت کلاس خیلی زیاد بود. کلاس کوچکی بود و بچه‌ها خیلی نزدیک به هم نشسته بودند. با خود گفتم «خدایا رحم کن مرا کجا انداختی!»

آن روز از این جمعیت ترسیدم و ترجیح دادم فقط مشاهده‌گر باشم. خانم قلندری به خوبی کلاس را هدایت می‌کرد و کودکان نیز با او همراه بودند. در وسط کلاس یکی از بچه‌ها مداد به کف پای دوستش زد و کودک دیگری گریه شد و خانم کوهستانی «شمیریز» را از کلاس بیرون کرد. وقتی زنگ دوم شروع شد شمیریز برای خانم کوهستانی صندلی آورد و از او خواست که رو صندلی بنشیند و همین این که خانم کوهستانی نشست، صندلی را زیر پایش کشید و خانم کوهستانی به زمین افتاد. بچه‌ها شروع به خندیدن کردند و خانم کوهستانی به گریه افتاد از اشک ریزان از کلاس خارج شد.



بازدیدهای میدانی در رویکرد پروژه‌های

اگر به من بگویی فراموش می‌کنم /

اگر یادم بدهی، به خاطر می‌آورم /

اما اگر درگیرم کنی یاد می‌گیرم.

بنیامین فرانکلین

تجربیات مریم خراسانی

درباره‌ی رویکرد پروژه‌ای مطالعه کردم و در کارگاه‌های آموزشی متعددی که از طرف انجمن دوستداران کودک کرمان برگزار می‌شد، شرکت کردم.

به نظر می‌آمد این روش می‌تواند هم به توانایی‌های تحصیلی کودکان کمک کند و هم توانایی‌های زبان آموزی، شناختی و عاطفی-اجتماعی آنها را بهبود دهد. در رویکرد پروژه‌ای فهمیدم بیشتر کودکان در موضوعات پروژه مشارکت می‌کنند و حرفی برای گفتن دارند. کودکان فعال‌تر و شادتر هستند. حتی کودکانی که در بعضی بخش‌های پروژه مشارکت نداشتند، در برخی دیگر از فعالیت‌ها بر اساس توانایی‌هایشان به خوبی خود را نشان می‌دادند. مثلاً سمیه که در بخش گفت و گو خجالتی بود در طراحی بازدیدها به خوبی تمرین را انجام می‌داد و از اینکه در آن بخش می‌توانست به دوستانش در کار گروهی کمک کند خوشحال بود. من بچه‌هایی داشتم که در پروژه‌ها مشارکت داشتند و زمانی که از مرکز مشتاق در پایه ششم فارغ التحصیل می‌شدند با توانایی‌هایی که کسب کرده بودند به خوبی در امتحانات متفرقه بدون اینکه کلاسی را بگذارند موفق شدند و در مدرسه دولتی دانش آموزان بسیار موفق هستند. چرا که در رویکرد پروژه‌ای کودکان تنها به یک کتاب اکتفا نمی‌کنند. از طریق کارشناسان، کتاب‌ها و مجلات بسیاری که خود در مورد موضوع جستجو می‌کنند یاد می‌گیرند. این باعث شد که کتاب‌های درسی آموزش رسمی برای کودکان بسیار ساده شود.



تجربیات مریم خراسانی در مرکز مشتاق

یکی از بچه‌ها هدیه را که زیر لباسش قایم کرده بود، به من داد. آن لحظه چقدر شرمسار شدم از اینکه من تنها به عنوان وسیله رسیدن به هدفم، این کودکان را می‌دیدم. بعد از آن فهمیدم من این بچه‌ها را دوست دارم و می‌خواهم در کنارشان بمانم.

به آرامی این کودکان را پذیرفتم و فکر کردم می‌توانم در کنار این کودکان محروم مانده از تحصیل روزهای شادی داشته باشم.

یکسال بعد، من معلم مرکز دوستدار کودک مشتاق بودم.

تمرین پژوهش عملی مشارکتی و رویکرد پروژه‌ای

موضوع پایان نامه من «تمرین پژوهش عملی

مشارکتی و رویکرد پروژه‌ای با ۵۰ کودک (دختر و

پسر)؛ کودکان کار بازمانده از تحصیل مرکز

دوستدار کودک مشتاق» بود.



در سال ۱۳۹۰ دانشجوی کارشناسی ارشد در دانشگاه باهنر کرمان در بخش علوم اجتماعی رشته جامعه‌شناسی بودم که با استاد «سیامک زندرضوی» آشنا شدم او در مورد مرکز دوستدار کودک مشتاق صحبت می‌کرد و می‌گفت اگر دوست دارید می‌توانید با فضا آشنا شوید و حتی می‌توانید موضوع پایان نامه خود را در این مرکز انجام دهید. من تصمیم گرفتم پایان نامه خود را در این مرکز انجام دهم. در مدت شش ماهی که کار پایان نامه را انجام می‌دادم، کودکان را ایزاری می‌دانستم که با آن می‌توانستم مستندات پایان نامه‌ام را آماده کنم. اصلاً کودکان و احساسشان برایم اهمیت نداشت. یکی از بچه‌ها به نام ستاره از من پرسید وقتی پایان نامه‌ات تمام شود دیگر به ما سر نمی‌زنی؟ من در برابر این پرسش سکوت کردم.

روز بعد بچه‌های کلاس با خانم قلندری جشن کوچکی برای تشکر از من و شش ماهی که با آنها گذرانده بودم، برگزار کردند. بچه‌ها با پولی که جمع کرده بودند، برایم هدیه خریدند.





یکی از دخترها با دستان حنا کرده به کلاس آمد و طرح‌های بسیار زیبایی روی دستانش بود. نازنین گفت من هم قربان دستانم را حنا می‌کنم. سمیرا پیشنهاد کرد خانم چطور است یک روز در کلاس دست‌هایمان را حنا بزنیم.

مریم گفت: مادر من روی صورتش طرح یک ماه را دارد بچه‌ها از او سوال کردند که برای چی طرح ماه کشیده است گفت من تا به حال از او نپرسیدم. روز بعد مریم آمد از مادرش پرسیده بود. مادر تعریف کرده بود که در کودکی بیماری سختی کشیده و یک نفر به پدرش گفته که اگر روی صورتش با سوزن یک طرح ماه بکشد ارواح از این کودک دور می‌شوند و او حالش خوب می‌شود. احمد گفت پدر من نیز روی دستش خالکوبی کرده و دیگری ادامه داد مادر من ابروهایش را تتو کرده زهرا روبه جمع کرد و گفت تتو گناه بزرگی هست و ملا به مادرم گفته انجام ندهی. کم کم این موضوع تبدیل به عنوان مورد علاقه بچه‌ها شد. من نیز آن را تبدیل به پروژه «خالکوبی و تتو» کردم.

اگر به کودکان فرصت دهیم، کودکان خود به مرور زمان می‌آموزند.

کلاس من معمولاً ترکیبی از گروه‌های سنی مختلف است. معمولاً دنبال موضوعی می‌گردم که برای بچه‌ها جالب باشد. موضوع در رویکرد پروژه‌های مهم است.

اول، موضوع باید علاقه و انگیزه کودکان به مطالعه و یادگیری را از ابتدا تا پایان حفظ کند؛ مثلاً پروژه اعتیاد تنها سه جلسه انجام شد و چون کودکان به این موضوع علاقه نشان ندادند این پروژه متوقف شد. دوم، محتوا معناداری داشته باشد که ارزش یادگیری داشته باشد؛ مانند پروژه خالکوبی، پارچه، محله امن و آرام ما، پروژه پته و فوتبال سوم، موضوع پروژه باید هیجان کودکان را برای یادگیری برانگیزد و بتواند مورد واریسی، کشف و مطالعه قرار گیرد. موضوع پروژه بعضی وقت‌ها تصادفی پیدا می‌شود مانند پروژه پارچه بعضی وقت‌ها بچه‌ها موضوعی را جالب می‌دانند. مثل پروژه خالکوبی



پروژه ...

اما در مرکز بعضی از همکاران با این روش موافق نبودند؛ از اینکه کودکان احساس خود را به راحتی بیان می‌کردند. حتی بعضی مواقع دانش معلم را زیر سوال می‌بردند و یا بعضی کودکان برای فعالیت‌های کلاسشان تصمیم می‌گرفتند و کلاس را هدایت می‌کردند. از نظر این گروه از همکاران این حد اختیار دادن به کودک اشتباه است. و باعث می‌شود کودکان گستاخ و پررو بار بیایند. اگر کودکان دچار اشتباهی می‌شدند سرزنش‌ها شروع می‌شد. می‌گفتند وقتی تصمیم‌گیری را به کودکان واگذار کنیم آنها به خودت جرات می‌دهند اشتباه کنند. بعضی معلمان می‌گفتند این روش کودکان را از نظر زبانی بسیار توانا می‌کند اما از نظر املائی ضعیف هستند. یکی از همکاران همیشه برای من مثال می‌زد اگر یک روزی این بچه رئیس جمهور شود و غلط املائی داشته باشد بسیار خنده‌دار به نظر می‌رسد. بعضی وقت‌ها فکر می‌کردم که نظرشان درست است اما وقتی در کارگاه‌های رویکرد پروژه‌ای شرکت می‌کردم و چیزهای جدیدی می‌آموختم، می‌دیدم که کودکانم چقدر سرزنده هستند و زمانی که در کلاس سپری می‌کنند لذت می‌برند برای من کافی بود.





علی احمد سکوت کرد. با توافق جمعی من کتک نخوردم و برایشان یک حرکت بامزه اجرا کردم. همه خندیدند.

شرط کتک آن روز در بازی ما حذف شد و شرط های دیگری مانند تعریف لطیفه و ادای یک حیوان جایگزین شد. آن روز بدون اینکه کسی کتک بخورد بازی ما به پایان رسید. کودکان خاطراتی از چاقو تعریف کردند. یکی گفت که از نزدیک شاهد ماجرای قتل با چاقو بود، کم کم بازی چاقو از گروه ما حذف شد و دارت جای آن را گرفت



کردم. اگر کسی مانند من بلد نبود چاقو را به بالا پرت کند ممکن بود به بچه های که دور کارتن بودند برخورد کند. به همین دلیل از بچه ها خواستم به جای چاقو از شی دیگر استفاده کنند. اما آنها نپذیرفتند و می گفتند وسیله اصلی این بازی چاقو است و هیچ شی دیگری نمی تواند جایگزین شود. آنها خواستند که بازی را خراب نکنم. من قبول کردم چون به این نتیجه رسیدم اگر در اینجا با کودکان همراه نشوم، باز مخفیانه در پارک یا جای دیگری این بازی را انجام می دهند. به بازی ادامه دادیم در حین بازی نیز گفت و گوهایی داشتیم. تنها کاری که انجام دادم این بود که فاصله شرکت کننده ها از کارتن را زیاد کردم که در حین پرتاب، چاقو به کسی نخورد. البته در دورهای بعد علی احمد به خوبی به من یاد داد که باید چاقو را طوری به بالا پرتاب کنم که تنها سه بار در هوا بچرخد و سر کارد به کارتن برخورد کند. اگر نتوانم این فاصله را درست حدس بزنم چاقو به خوبی پایین نمی آید. من خیلی زود باختم، قرار شد طبق رسم بازی علی رضا من را کتک بزند. او گفت: من که نمی توانم شما را کتک بزنم.

گفتم: بزن اشکال نداره. گفت: نه ممکن است برایتان در حین کتک اتفاقی بیفتد و ما معلمی نداشته باشیم بچه ها شروع به خندیدن کردند.

فرهاد که در پارک به خاطر همین بازی کتک خورده بود گفت: چطور مرا در پارک کتک زدید و فکر نکردید برای من اتفاقی می افتد. علی احمد که سردسته این بازی بود گفت: خب هیجان این بازی به کتک است. یکی از کودکان که تماشای بود از علی احمد پرسید اگر خودت کتک بخوری ناراحت نمیشی.



بعضی اوقات یک مشکل واقعی وجود دارد.

برای مثال کودکان شیفت عصر (پسران) که در گروه سنی نوجوانان بودند. زودتر به پارک می آمدند و در آنجا بازی های خطرناکی میکردند می کردند. یکی از این بازی ها چاقو بازی بود. شرط های خطرناکی هم برای کسی که می باخت می گذاشتند. یک نمونه از این شرط ها این بود کسی که نتواند چاقو را به هدف بزند باید به شدت کتک بخورد. کتک زدن به حدی شدید بود که باغبان پارک به وحشت افتاده بود و موضوع را به مدرسه اطلاع داد.

کودکی که کتک خورده بود دو روز به مدرسه نیامد چون به خاطر باختش از طرف کودکان بی عرضه شناخته شده بود و این موضوع برایش ناراحت کننده بود. گروهی دیگر پشت در خانه ی همسایه ها تپله بازی می کردند و باعث آزار و اذیت همسایه ها می شدند. ما این مشکلات را با کودکان در میان گذاشتیم و حرف های آنها را شنیدیم. پروژه محله امن و آرام و پروژه فوتبال از دل این ماجراها بیرون آمد. یک روز سر زده به پارک کنار مدرسه رفتیم و کودکان کلاس را مشغول چاقو بازی دیدم. آنها وقتی متوجه من شدند، سریع چاقوی خود را پنهان کردند. از آنها خواستم این بازی را به من هم یاد بدهند. وقتی مطمئن شدند که چاقوی آنها را نمی گیرم خواستند که همان موقع به من یاد بدهند اما مخالفت کردم. از آنها خواستم که ساعت اول در کلاس درباره این بازی بشنویم.

در کلاس، ابتدا هفده نفر از بچه شامل سه نفر تماشای و ۱۴ بازیکن به همراه من دور یک کارتن جمع شدیم. کارتن را وسط کلاس گذاشتیم. هر شرکت کننده باید دسته چاقو را می گرفت و به بالا پرت می کرد و سر چاقو بعد از چرخش باید داخل کارتن می رفت. من نفر اول شروع کردم. بازی را بلد نبودم. در نتیجه چاقو به کنار کارتن افتاد. در اینجا کمی احساس ترس

وقتی که یک موضوع نهایتاً انتخاب می شود، بچه ها شروع به طرح سوال می کنند، قصه های خود و تجربیاتشان را در مورد آن موضوع تعریف می کنند. بعد از آن با جمع آوری متن ها، مستندات، فیلم ها، بازدیدهای میدانی و گفت و گو تلاش می کنیم که به سوالات پاسخ دهیم. کتاب پروژه با مستنداتی که در طول کار بدست آورده ایم به کمک بچه ها آماده می شود. البته همیشه برای من سوالات زیادی درباره این روش وجود دارد.

۱. آیا موضوع پروژه می تواند علایق و استعداد های همه

کودکان را مورد توجه قرار دهد؟

۲. موضوع پروژه ارزش مطالعه و پژوهش را دارد؟

۳. مطالعه موضوع زمینه های استفاده از آموخته های سواد

آموزشی و ریاضی در عرصه های زندگی واقعی را برای

کودکان به وجود می آورد؟

۴. ساختار کار را چطور طراحی کنیم که هم بچه ها بتوانند هم

توانایی های تحصیلی پیدا کنند و هم مهارت های تفکر،

گفتگو، ارتباط و همکاری؟



یک روز خانم اخلاص پور بندهای پنبه‌ای که در هم پیچیده شده بودند به کلاس آورد و از کودکان درخواست کمک کرد تا آنها را مرتب کرده و تبدیل به کلاف کنند. بچه‌ها به دو گروه تقسیم شدند و کار را شروع کردند. باز کردن بندها برایشان خیلی جالب بود و تبدیل به یک بازی شد. هر گروه سعی می‌کرد که برنده شود.

در گروه اول عده‌ای گره‌ها را باز می‌کردند تا دوستش که مسئولیت پیچیدن بندها روی کلاف را دارد راحت تر باشد. گروه دوم، خودشان یک قسمت را به تنهایی به عهده گرفته بودند و این باعث محکم شدن گره‌ها می‌شد و کار گروه را سخت می‌کردند. آنها سعی کردند مشکلشان را حل کنند در ابتدا به نتیجه‌ای نرسیدند اما وقتی کار گروه اول را دیدند که با شادی و آرامش پیش می‌رود آنها نیز تصمیم گرفتند تقسیم کار کنند و هر کدام یک قسمت کار را به عهده بگیرند.

در حین بازی کلاف، سوالاتی برای کودکان پیش آمد. این بندها از کجا آمده است؟ با این بندها قرار است چه کنیم؟ چرا بندهای گروه ما با گروه دیگر فرق دارد؟

این آغاز گفتگوی بین کودکان شد. بعضی از کودکان قصه‌هایی در مورد کلاف‌ها داشتند. «ذبیده» از قول پدرش داستان ملای روستا را تعریف



♦ بازدید میدانی در رویکرد پروژه‌ای با سوالات فراوان کودکان شکل می‌گیرد و این کودکان هستند که ما را به این بازدیدها هدایت می‌کنند تا به سوالاتشان پاسخ داده شود.

♦ بازدید در رویکرد پروژه‌ای فضای مناسب یاددهی- یادگیری فعال و پویا را فراهم می‌آورد.

♦ مشاهده و رویارویی مستقیم در این بازدیدها فرصتی برای گردآوری اطلاعات به کودکان می‌دهد و همچنین با اطلاعاتی که کسب می‌کنند می‌توانند در زندگی واقعی خود به کار ببرند. بعد از برگشت از بازدیدها، بازنگری به صورت شفاهی برگزار می‌شود. در مورد آنچه که از این بازدیدها یاد گرفته‌ایم صحبت می‌کنیم و سپس کودکان در گروه قرار می‌گیرند و مشاهدات خود را به صورت گزارش و طراحی آن مکان و رسم کروکی مدرسه تا آن مکان بازدید، ایجاد دیوار واژگان به صورت گروهی ثبت می‌کنند.

♦ دستاوردهای بازدید عموماً به صورت مشاهده‌ای و داستانی است. گاهی این دستاوردها در ساخته‌های بچه‌ها منعکس می‌شود. در مواقعی رونامه دیواری درست می‌کنند.

در اینجا ماجرای شکل‌گیری پروژه پارچه را از ابتدا توضیح داده می‌شود:



در این نوشتار درباره بازدیدهای میدانی و جایگاه مهمی که در آموزش و به ویژه در رویکرد پروژه‌ای دارند، صحبت می‌شود.

همه روش‌های دیگر آموزشی از بازدید میدانی (بیشتر عنوان گردش علمی از آن یاد می‌شود) بهره می‌برند. مدرسه باید به فراگیرندگان یاد دهد چگونه حقایق را کشف، مشکلات خود را برطرف کنند و به کارهای تحقیقی و پژوهشی بپردازند. در نتیجه انتظار می‌رود دانش‌آموزان ضمن بهره‌گیری از آموخته‌ها، بخش اعظم تجارب و اطلاعات خود را از محیط‌های دیگر به دست آورند.

معمولاً به سبب محدودیت‌های آموزش رسمی در مدرسه امکان تجربه دست اول و شخصی را برای فراگیرندگان وجود ندارد و نمی‌توان انتظار داشت که همه آنان امکان دست‌یابی به یادگیری اکتشافی از نوع تجربه دست اول را داشته باشند. ولی مشکلات فراوانی که سر راه معلمان و سیستم آموزشی قرار دارد موجب می‌شود که توجه کمی به بازدید علمی داشته باشند و اگر گردش هم در طول سال صورت بگیرد فقط جنبه تشریفاتی دارد و کمتر به اهداف آموزشی آن توجه می‌شود.





تشخیص رنگ پارچه فهمیده به مادرش می گوید و مادرش آن روز پارچه خوبی می خرد.

کودکان به صورت گروهی آموخته های خود را به صورت گزارش، طراحی و تهیه کرده و با درست کردن روزنامه دیواری مستند سازی می کنند. در این مستند سازی گروهی، با توانایی های مختلف کنار هم قرار می گیرند و به یکدیگر در کارها کمک می کنند. آنچه در کار گروهی مهم است. این است که آنها بتوانند یکدیگر را بپذیرند و تقسیم کار کنند. اوایل این کار مشکل به نظر می رسید و بعضی کودکان می خواستند به تنهایی کار را به عهده بگیرند و این باعث درگیری لفظی بین آنها می شد و گاهی نمی توانستند مشکلشان را حل کنند و مستند سازی انجام نمی شد. اما دیگر به خوبی مشکلشان را حل می کردند.



او از آن روز به بعد رفتار دوستانه تری با علی رضا پیدا کرد. آن روز علی رضا بسیار خوشحال بود و از گوسفندانش برای ما تعریف بسیار تعریف کرد.

با شنیدن تجربه های علی رضا ما به بازدید از کارخانه پشم آسیا رفتیم که دو نفر از نوجوانان کلاس این بازدید را هماهنگ کردند. من وقت نداشتم برنامه بازدید را هماهنگ کنم و مهدی و محمد دو تا از پسرهای کلاس تصمیم گرفتند این بازدید را هماهنگ کنند. و با نامه ای که مدیریت مرکز برای بازدید های ما آماده می کرد کودکان را به کارخانه فرستادم بار اول آنها نتوانستند هماهنگ کنند از آنها خواسته بودند که من خودم به آنجا بروم و هماهنگ کنم. دور دوم، چون کودکان علاقه مند بودند که برای کلاسشان کاری بکنند از من درخواست کردند که بار دوم هم تنهایی بروند و من این فرصت را دادم و آنها توانسته بودند با نگهبان ارتباط صمیمانه برقرار کنند و نگهبان نیز به آنها کمک کرده بود تا این بازدید را هماهنگ کنند.

در طول بازدیدها بعضی از بچه ها به خوبی با کارشناس ارتباط برقرار می کردند و سوالات خود و احساسشان را می گفتند. بعضی از آنها که خجالتی بودند سوال خود را به دوستشان واگذار می کردند. ولی در بازدیدهای بعدی هم همین کودکان خجالتی توانستند خودشان بپرسند و شادمان بودند از اینکه به جواب سوالشان رسیده اند.

بعد از بازدید، کودکان دور هم جمع می شدند و از آنچه راکه در بازدیدها فهمیده بودند را برای هم تعریف می کردند. ستاره برایمان تعریف کرد که به همراه مادرش برای خرید پارچه به بازار رفته و آنچه در بازدید از کارخانه پشم آسیا توسط خانم کارشناس برای



کرد. در روستایشان یک ملا بوده و ادعا می کرد عمامه ام از نخ های طلا بافته شده است و شما باید بیشتر به من احترام بگذارید. اگر دچار مشکلی هستید مبلغی پول به من بدهید تا من یک نخ از این عمامه طلائی به شما بدهم تا در خانه نگهداری کنید و مشکلاتان حل شود. وقتی هم ملا از دنیا می رود وصیت می کند عمامه طلائی را روی قبرش بگذارند. مردم این کار را انجام می دهند و زمانی که باران بارید مردم متوجه شدند که رنگ این عمامه از بین رفته. خود ملا این عمامه را رنگ زده بوده و سر مردم را کلاه گذاشته است. وقتی که قصه ذبیده به پایان رسید، بچه ها شروع به سوال کردن از او کردند. یکی از کودکان گفت ما هم می توانیم در کلاسمان نخ و پارچه را رنگ کنیم؟ دیگری پرسید با چه موادی رنگ کنیم؟ بازی تمام شد و ما با انبوهی از سوالات کودکان روبرو بودیم.

من پیشنهاد بازدید از کارگاه رنگرزی را دادم. طی این بازدید بچه ها سوالات دیگری به ذهنشان می آمد و این سوالات ما را به سمت بازدیدهای دیگر هدایت می کرد. در بازدید از کارگاه رنگرزی یکی از کودکان سوال کرد که این پشمها را از کجا می آورند. علیرضا که شغلش چوپانی بود توضیح داد که در فصل بهار اول گوسفندان را می شوئیم بعد با «دو کارد» آنها را می چینیم و آنها را به مادر بزرگم می دهیم. او آنها را به نخ تبدیل می کند. ما کلافهای نخ پشمی را می فروشیم و به این ترتیب این کودک خودش تبدیل به کارشناس حرفه ای پروژه شد. و باز هم گفتگوی بین کودکان شکل گرفت. از علیرضا سوالاتی پرسیدند. علیرضا با خوشحالی به آنها پاسخ داد، آن روز یکی از کودکانی که علی رضا را به خاطر شغلش مسخره می کرد وقتی با گفته های علی رضا به جواب سوالاتش رسید، گفت نمی دونستم این شغل هم به درد می خورد.

رویکرد پروژه ای سه فاز دارد:

۱. انتخاب موضوع (موردعلاقه کودکان)

۲. تحقیق و بررسی

۳. مستند سازی و نتیجه گیری



♦ پروژه ها در خارج از دیوارهای کلاس زمینه های یادگیری را به بهترین نحو ایجاد می کنند .

♦ کودکان نقاط ضعف، قوت، علائق و پیش زمینه های متفاوتی دارند و بهره گیری از همین تفاوت ها آنها را قادر می سازد تا از یکدیگر چیزهای زیادی بیاموزند و رشد کنند.

♦ زمانی که کودکان تجربیاتشان را به اشتراک می گذارند فرصت با هم آموختن می یابند.

♦ تحقیق و بررسی شامل مشاهدات، گفتگوها، مطالعه، مصاحبه با کارشناسان و بازدیدهای میدانی است و در مرحله مستند سازی ما تاکنون بیشتر بر نوشتن و عکاسی متکی بوده ایم و کارمان را به صورت روزنامه دیواری و یا کتاب در آورده ایم. اما می توان با استفاده از فیلم و نمایش هم نتایج کار را ارائه داد

♦ در مرکز مشتاق امکانات محدود و مهارت کمی در تهیه فیلم و اجرای نمایش داریم از این روش ها تاکنون استفاده نکرده ایم .

♦ تصاویر زیر نشان دهنده بخشی از فعالیتهایی است که ما در بازدیدهای میدانی انجام داده ایم

